

جادوی وزن

دیباچه

از زمان خلیل بن احمد که او را جامع لغت و واضع عروض دانسته اند تا امروز میان عروضیان در تقسیم بندی بحرهای عروضی و تشکیل دایره ها و کیفیت تطبیق شعر از جهت تقطیع با جزءها و انشعاب زحافها اختلاف نظر و مجادله و مناقشه بسیار بوده است حتی کسانی بوده اند که در زمان شمس قیس رازی با عروض در اصل مخالفت می ورزیده اند و آن را فنی زائد و بی ثمر می شمرده اند مستشرقان بعضی درنگه داشتن نظام عروضی قدیم مصرند و بعضی تغییر آن ها را پیشنهاد کرده اند از نقادان فارسی زبان نیز کسانی از معاصران نظام هجایی را برای عروض علمی تر تشخیص داده اند و بعضی نوعی نظام عددی برای آن پیشنهاد کرده اند یکی از عروض دانان تفعله متفاعلاتن را باطل بحر زحاف دانسته است. و بر سر هم غالب اهل فن با آن همه زحاف و لقب های معضل و مفصل عروض قدیم مخالف اند و در پی جست و جوی میزانی برآمده اند که در تقطیع عروضی و تقسیم بندی بحر ها ما را از زحاف ها بی نیاز کند اما آن چه مسلم است وزن و ضرورت آن مسأله بی است که در آن اهل فن و بصیرت تردید روانمی دارند و اگر در ایران به پیروی از نوظلمبان قرن نوزدهم اروپا و فرانسه مخالفتی با وزن اظهار کرده اند

قولشان پایه استدلالی و علمی نداشته است و به همین جهت حتی در میان نوپردازان نیز طرف دارانی صاحب نام و نظر نیافته اند جوهر سخن ما در این مقاله که آن را جادوی وزن نامیده ایم . آنست که نشان بدهیم وزن حسن و حال و حرکت شعراست و آهنگ رقص کلمه هاست و بدون آن هیچ کلامی را اگر چه از مایه و معنی شعری و همراه بالطف و رقت و دقت خیال و نازک اندیشی های شاعرانه باشد شعر نمی توان شمرد و نیز نشان داده ایم که جزء های عروضی انعطاف پذیر است و بر حسب حالت و کیفیت معنی و موقع و مقام سخن نوعی تجزیه پذیری سودمند دارد که به قوت تأثیر و قدرت بیان و توصیف کمک بسیار می کند برای اثبات این نظرها صفحه یی از کتاب المعجم تألیف شمس قیس رازی را نقل و نقد و تحلیل کرده ایم و در پی این بحث و نظر برآمده ایم که آیا برای رسیدن به درجه شاعری تنها داشتن طبع راست و ذوق کافی است یا به مقدمه های بسیار و یافتن تبصر و بصیرت و داشتن تجربه و ممارست در دیوان شاعران و بست و گشاد سخن ایشان نیاز است و به بحث در این زمینه پرداخته ایم که این همه نقاد و شاعران روزگار از کدام نوعند آیا طبع راست و تجربه و بصیرت هر دو را با هم دارند یا یکی از این دو یا اغلب هیچ یک را .

جادوی وزن

بسم الله الرحمن الرحيم	هست کلید در گنج حکیم
فاتحه فکرت و ختم سخن	نام خدای است بر او ختم کن
جنبش اول که قلم بر گرفت	حرف نخستین ز سخن در گرفت
خط هر اندیشه که پیوسته اند	بر پر مرغان سخن بسته اند
نیست درین کهنه نوخیزتر	سوی شکافی ز سخن تیزتر
ما که نظر بر سخن افکنده ایم	مردۀ اویم و بدو زنده ایم

*

هست بر گوهریان گوهری
نکته که سنجیده و سوزون بود
گنج دو عالم به سخن در کشند
باز چه مانند به آن دیگران
سایه‌یی از پرده پیغمبری است
پس شعرا آمد و پیش انبیا^۱

چون که نسخته سخن سرسری
نکته نگهدار بین چون بود
قافیه سنجان که سخن برکشند
بلبل عرش‌اند سخن پروران
پرده رازی که سخن پروری است
پیش و پستی بست صف کبریا

مسعود فرزاد در تالار دانشگاه پهلوی سالی چند پیش از این جارویی بدست گرفت و غبار از خاک شمس قیس برانگیخت و عروض دیرینه سال او را بیرون ریخت تا نظام ریاضی عروض خود را پیش نهاد کند.

داد جارویی به دستم آن نگار گفت زین دریا برانگیزان غباراً

ازین دوست بزرگوار تندروتر کسانی اند که هم در زبان شمس قیس و هم پیش از عروض را از اصل زائد و بی‌ثمر شمرده‌اند و در جواب این جماعت است که شمس قیس در کتاب المعیجَم در آغاز فن عروض گفته است :

«این فن در معرفت اجناس و اوزان شعر علمی محتاج الیه است و در شناختن صحیح از معتل اشعار معیاری درست، و آن چه بعضی شاعران کوتاه نظر گویند که مقصود از علم عروض آنست تا مردم بر نظم کلام قادر گردند و چون راست طبع در معرفت سوزون و ناسوزون سخن بدان محتاج نیست و کژ طبع را که در جبلت استعداد وزن و ذوق و معرفت آن نباشد به واسطه عروض تخریجی نمی‌افتد فن عروض علمی بی‌منفعت و تحصیلی مستغنی عنه باشد خطاء محض است و جهل صرف و دال است بر آن که قایل آن نه از علم اسرار شاعری بهره‌یی دارد و نه از معرفت منافع علوم نصیبی و مقدمه و نتیجه این دعوی غلط است چه هر چند ممکن است که کژ طبع را به دوام سمارست اشعار و طول مداومت بر تقطیع ابیات مختلف قریحت استقامت پذیرد و سکر

طبع گشاده شود تا نظم شعر دست دهد . و متکلف اشعار او مطبوع گردد . اما وضع این فن خود نه از بهر آن است تا کسی شعر گوید تا بر نظم قادر شود بل که مقصود اصلی ازین علم معرفت اجناس شعرو شناختن صحیح و متکسر اوزان است . برای آن که شعر گفتن به هیچ سبیل واجب نیست لکن معرفت اشعار منظوم و اوزان مقبول برای شرف نفس و دانستن تفسیر کلام باری عزشانه و معانی اخبار رسول صلوات الله علیه وآله لازم است وائمه نحو و اصحاب حدیث را در حل مشکلات قرآن و کشف معضلات حدیث اشعار جاهلی دستاویزی محکم است^۳ «البته شمس قیس در رد قول معترضان و به تعبیر خود شاعران کوتاه نظر و توجیه ضرورت فن عروض دلیل های دیگر بر - شعرده است .

پیش از آن که از مسند براندازان دیگر عروض سخنی به میان آورم چند نکته استنباطی است از چند نکته شمس قیس بهتر است ذکر کنم .

نخست آن که احتمال او در استقامت پذیرفتن طبع کژطبعان خالی از وجه نیست زیرا کژطبع در شاعری غیر از بی طبع است و مراد کسی است که در آغاز کار به استواری و مهارت و از سرچستی و چالاکی از معبروزن نمیگذرد و شعر او چنان که باید مطبوع نمی افتد و شاعری او به تکلف است و در دامن همین بحث بیتی از خورشیدی شاهد آورده است که در آن انزحافی است و این انزحاف هم دلیل بی طبعی و ناشاعری خورشیدی نیست و هم دلیل بی طبعی شاعران دیگر که جنس زحاف آن را در نمی یابند بیت خورشیدی این است :

تا کی گویی ز عشق و تا کی نالی سود ندارد گریستن چه سگالی

تقطیع دو مصراع یکسان نیست و چنین است :

مفعولن فاعلات مفعولن فع مفعولن فاعلات مفعولن فع

که اگر در تقطیع مصراع اول تاء فاعلات به آغاز مفعولن دوم پیوسته شود (مفعولن فاعلات مفعولن فع) حاصل آید برابر است با (مفعولن فاعلن مفاعیلن فع) که وزن دو بیتی است ولی مصراع دوم وزن منسرح است و همه شاعران که این بیت

برسی خوانند این انزحاف و دوگانگی را در نمی‌یابند و این خود دلیل تواند بود که در نیافتن این اختلاف نشانه بی‌طبعی محض نیست بل دلیل بی‌وقوفی و کم‌بهارتی است که ممکن است با مداومت در خواندن شعر و تقطیع چنان که شمس قیس خود گفته است به استقامت بگراید و خود او در دنبال بیت خورشیدی افزوده است که .

«اغلب شعرا که به مجرد طبع راست شعر گویند این بیت را منکسر شناسند و در مصراع آخرین آن خلمی پندارند و علی‌الحقیقه مخالفت اصل در مصراع نخستین این بیت بیش از آن است که در مصراع دوم و ایشان چون از احیف بحر منسرح نیک‌ندانند مصراع نخستین را به سبب آن که بر وزن دوبیتی افتاده است راست‌پندارند زیرا که وزن رباعیات مألوف طبع است و متداول خاص و عام^۴» دوم آنکه میتوان از نحوه‌ی عبارت او دریافتن حقیقت شعراستمدادی کرد و گوشه‌ی بی‌از تعریف شعرا هر چند که تعریف ناپذیر است به وجهی بازیافت از آن جا که گفته است «... سکر طبع گشاده شود تا نظم شعر دست دهد...» و هم از آن جا که افزوده است «... لاکن معرفت اشعار منظوم و اوزان مقبول برای شرف نفس لازم است...» در جاهای دیگر نیز مکرر از مقبول و نامقبول وزن‌ها سخن بسیار به میان آورده است اما در این موقع بحث ما در شعر منظوم است گویی که برای شعر به‌طور کلی دو مرحله قائل بوده است که مرحله دوم به نظم آمدن آن است و به دو گونه شعر اعتقاد دارد . یکی اشعار منظوم و دیگر اشعاری که لباس نظم نیافته است و این هر دو مسبوق است به قول نقادان نخستین شعر عرب مانند ابن خلدون در تعریف شعر و امتیازی که ایشان میان نظم و شعر قائل شده‌اند که البته ممکن است از قول ارسطو در رساله شاعری (poétique) متأثر باشند^۵ و این اعتبار در دست مرحوم بهار به صورت آن قطعه‌کذایی در امتیاز شاعر و ناظم در آمده است و از آن استنباط‌های ناروا بسیار کرده‌اند و از نظر او تیری چند ناجوان‌سردانه برای رها کردن به سوی اوساخته‌اند و جای آن است که در این موقف درین معنی اندکی توقف روا داریم . که معنی شعری در مرحله پیش از وزن شعر است یا نه . و نظم اگرچه خالی از معنی شعری باشد به مجرد بهره‌وری از وزن و موسیقی آن بهره‌ی از شعر

دارد یا نه و اگر این دو با هم نیامیزد حقیقت تعریف ناپذیر شعر چه گونه صورت می-پذیرد. حقیقت آن است که نه معنی شعری خالی از نظم را و نه صورت نظمی خالی از معنی شعری هیچ یک را شعر تمام نمی‌توان دانست معنی شعری را شعر شمردن اگر به اعتبار مایکون باشد نوعی توسع و مسامحه است اما مجرد نظم را خالی از معنی محض شعری به جهت بهره‌وری از وزن در شمار شعر آوردن به گمان من پر خالی از وجه نیست چنان که ازین پس بگوییم و اگر کسی را به مجرد بهره‌وری از معنی‌های شعری شاعر بتوان گفت همهٔ بندگان خدا شاعرند و ازین زمینه حقیقت شعر با حقیقت بسی چیزها متداخل گردند چنان که از تعریف نظامی عروضی در مقاله شاعری این تداخل را میتوان دریافت.^۶

اگر شعر آن است که معنی خرد را بزرگ و معنی بزرگ را خرد گرداند شراب را نیز همین خاصیت است. چنان که حکیم سنایی گفت:

نکند دانا مستی نخورد عاقل می نهد مرد خردمند سوی مستی پی
 چه خوری چیزی کز خوردن آن چیز ترا نی چنان سرو نماید به مثل سرو چونی
 گر کنی بخشش گویند که می کرده او ور کنی عریبه گویند که او کرد نه سی
 این خاصیت یا قوت تر را ای بسا که به تعبیر آن پادشاه صفوی در زمرده سوده
 نیز بتوان یافت.^۷ در پدیدار کردن برههٔ صفرا و لحظهٔ خضرا و آن حال که در آن خرد
 را بزرگ بینی و بزرگ را خرد انگاری و سرمایهٔ این بدآموزی همان استنباط و قطعۀ
 معهود مرحوم ملک است از قول متقدمان در امتیاز نظم و شعر^۸ و گرنه هیچ سخن را
 خالی از بهرهٔ وزن شعر عنوان و اصطلاح نتوان کرد و هیچ کس را به مجرد بهره‌وری
 از معنی شعری و ذوق تخیل بی‌صفت نظم آرائی شاعر نتوان گفت.

ازین جاست که راه من و مبلغی کثیر از صاحب نظران روزگارانم گسسته است
 زیرا من الفیه ابن مالک را بهره‌ور از شوق و شور و رقص شعری می‌بینم و جماعتی شعر
 به اصطلاح سنتی را نخ چرخه می‌پندارند.

به نظر من تفاوت بسیار است میان قاعدهٔ سنادای ملحق به یاء متکلم که پنج

وجه و به اعتباری شش حالت دارد با این ترنم و طرب که درین بیت این سالک است .
واجعل منادی صبح ان یضف لیا کعبدِ عبدی عبداً عبداً عبداً
وراستی کسانى که شعرسنتى را رشته چرخه مى پندارند بی انصافی نمی کنند
وکسانى که دراصالت این رشته حیات و فرهنگ و پیوند معرفت ما تردیدروا می دارند
خالی از معرفت شعرنیستند و هر که بدین پارسی درحالت و طرب نیایند نه اگر کژطبع
جانورند توبگو که چه اند .

اشتر به شعر عرب درحالت است و طرب گردوق نیست ترا کژطبع جانوری

*

شتر را چو شور و طرب در سراسر است اگر آدمی را نباشد خیر است

*

شکفته شود گل به باد سحر نه هیزم که نشکافدش جز تبر

*

بخسبند خوش روستائی و جفت به ذوقی که سلطان در ایوان نخت

*

خبر کن به درویش سلطان پرست که سلطان ز درویش مسکین ترست

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

عقل در کوی عشق نابیناست عاقلی کسار بیوعلی سیناست

*

گل فرزند آدم خشت کردند نمی جنبید دل فرزند آدم

حکایت گفت و گوی دو ملامت گر را که یکی ملامت مجنون کرد و دیگری
ملامت لیلی از زبان دو کس بشنوید .

یکی پرسید از آن مجنون غم گین که از لیلی چه میگوئی تو مسکین

به خاك افتاد مجنون سرنگون سار بدو گفتا بگو لیلی دگر بار
عطار

*

گفت لیلی را خلیفه کان توی کز تو مجنون شد پریشان و غوی
از دگر خوبان تو افزون نیستی گفت خامش چون تو مجنون نیستی
مولانا

*

پیش هیچ ملاست هیچ جوان مردی چون مجنون به خاك نیفتاده است .
وسخن هیچ ملاست گر هیچ شیرزنی چون لیلی منقطع نگردانیده است .
درست است که آب را کد غدیر و آب روان جوی از یک جنس است اما زمه
جویبار و حرکت اعتبار آسوز آب در نشیب و فراز جوی و نجوای شیرین آن با ریز و درشت
سنگ ها سخنی است که از سکون و خاموشی و مزدگی آب را کد غدیر نمیتوان شنید .
و غوغای سماع گونه ورقص و چرخ و شور و جنون آب تنوره آسیا را حالتی دلپذیرتر و
کیفیتی دیگر است معنی ها در گردونه سحرانگیز وزن به منزله آب کف آلوده گردان
ورقصان اند در تنوره آسیا این چرخش و گردش و ورقص و سماع شورانگیز را تو در شعر
سنّتی این مرزوبوم نمی بینی و آن را قافیه بازی و وزن سازی یا قافیه بندی و کلمه
پیوندی می انگاری و چه گونه میتوان راه ترا گسسته ندانست از راه کسی که سخن
ابن معط و ابن مالک را در الفیه ها بهره ور از این شور و سماع می بیند و بدیعیه قوامی
مطرزی را و سید ذوالفقار شیروانی را و شمس فخری اصفهانی را و سلمان ساوجی را و
اهلی شیرازی را^۹ و حتی طب ناسه میسری را و همه منظومه های دیگر را که به مجرد
وزن بهره بی از شعر و شوری از موسیقی و شوق و ذوق نهفته در آهنگ متناسب و نظم
فروریخته در صوت ها در خود دارند و عاری ازین لباس نظم هرگز شوری از جنس شور
شعر در خواننده و شنونده بر نمی انگیزند و این اقتباس شتاب زده نوآوران قرن اخیر ایران
از شاعران تجدد طلب قرن نوزدهم فرانسه در مخالفت با وزن که دلیلی سخت بی پایه

و پوچ همراه دارد چنان که دیده‌ایم هر گزراهی به دهی نمی‌برد^{۱۰} شعر بی وزن و نانیه صورت همان شیرینی دم و سر و شکم است که قزوینی مولانا بر بازوی خود می‌خواست. استدلال فرنگیانه مخالفان وزن و قافیه در این سرزمین به تبع مقتدایان خود همه این است که «این قیود مانع افاده مقصودست و شاعر برای رعایت وزن و قافیه ناچار باید قسمتی از مقاصد خود را ترك کند و بعضی کلمات زائد را به ضرورت وزن و قافیه در سخن بیاورد و حال آن که اگر این قیود در میان نباشد می‌توان مقصود را به سهولت بیان کرد»^{۱۱} این سه چهار سطر را از استاد عزیز دکترا خانلری در بیان استدلال مخالفان وزن نقل کردم آیا بهتر نیست درد نبال آن سخن شمس قیس را که کمی بالاتر گذشت تکرار کنم که گفت «اما وضع این فن نه از بهر آن است تا کسی شعر گوید... برای آن که شعر گفتن به هیچ وجه واجب نیست» و من نمی‌دانم چه کسی به مسجد رفته دست به دعا برداشته است که خدایا چندین هزار شاعر بدین ملت عطا بفرما اگر کس به چنین دعایی روزا روزین ما را بدین سیاهی خواسته است پروردگار خاصیت اجابت از دعای او دورداراد و او را پایان کاری چون بلام با عورده‌ها.

البته استاد خانلری مسند براندازی عروض و عروض فارسی را تجویز نکرده است ولی به نظام عروضی شمس قیس ایراد و اعتراض بسیار دارد و نظام تقطیع هجایی را جانشین تقطیع عروضی او ساخته است. میان عروضیان از روزگار خلیل احمد به بعد اختلاف نظر بسیار بوده است. شمس قیس خود فصلی در رد نظر عروضیان عجم چون بهرامی سرخسی و بزرجمهر قسیمی آورده است که به تعبیر او دایره پی‌مجهول و بحری چند مستحدثات احداث کرده‌اند و حمیدی شیرازی پدر متفاعلاتن با یافتن این حلقه مفقوده عروض همه زحاف‌ها را پیش پای این کودک نوپا که اکنون ده ساله است به دلی سخت و جگری صعب و عزمی استوار قربان کرده است. و من که اکنون دیری است هیچ نمی‌گویم نمی‌گویم که عروض شمس قیس را در مدرسه‌ها تدریس کنند خاصه بدین شاخک‌های نیلوفر بی‌تمکین که سواد خواندن و نوشتن را به یاری نقطه گذاری همراه دارند و ای بسا که آن را در خانه و مدرسه و کتابخانه برجای گذارند.

شاید بهتر باشد که به فتوای آن استاد راهدان و طراح و نقاد شعر و ادب این زمانه به جای عروض تنبکی به کلاس ها ببرند.

من می خواهم در این واپسین روزگار شعر فارسی این دقیقه را واری کنم که حرکت شاعر در مدار وزن و قافیه حرکتی در سداری بسته نیست.

شاعری گذشتن است به جسارت و مردی از دشواری های بسیار و رام کردن صعوبت ها و نرم کردن درشتی ها و فرارفتن از صخره های سخت و جستن از وادی های هول ، زنجیر کردن توسن های خیال است ، زادن است به هر دو معنی و زایاندن است . و در این میان وزن و قافیه سبب تنگی حال و مضیقۀ مجال گوینده چیره زبان نیست و درشتنای آن زیر پای رهواران سخن پرنیان است ولی در چشم فریب خوردگان شاعری و اخرسان مدعی فصاحت خار مغیلا ن . اما هنوز بحث در قسمت منقول از سخن آن عروضی تیره بخت قرن هفتم را به پایان نبرده ام که در دنبانه شعر منقول از خورشیدی گفت :

«اغلب شعرا که به مجرد طبع راست شعر گویند . . . چون از احیاف بحر منسرح نیکک ندانند . . .» نکته بی چند ازین عبارت برمی آید که بی سناسبت با بحث ما نیست . نخست بحث در کلمه اغلب است که آیا به نظر شمس قیس یا در واقع اغلب شاعران نا آگاه از عروض بوده اند و به مجرد طبع راست شعر گفته اند یا از میان شاعران بی توجه به عروض که به مجرد طبع راست شاعری کرده اند اغلب به علت شعر خورشیدی پی نبرده اند . در همه حال بحثی دامنه دار در دنبال خواهد کشید که آیا به مجرد طبع راست شاعر می توان بود یا چنان که مستقدمان گفته اند : «شاعر باید که سلیم الفطره عظیم الفکره ، صحیح الطبع جید الرویه ، دقیق النظر باشد و در انواع علوم متنوع باشد و در اطراف رسوم مستطرف زیرا چنان که شعر در هر علمی به کار همی شود هر علمی در شعر به کار همی شود و شاعر باید که در مجلس محاورت خوش گوی بود و در مجلس معاشرت خوش روی و باید که شعر او بدان درجه رسیده باشد که در صحیفه روزگار مسطور باشد و بر السنه احرار مقروه بر سفائن بنویسند و در مدائن بخوانند که

حظ او فرو قسم افضل از شعر بقاء اسم است . و تا مسطور و مقروء نباشد این معنی به حاصل نیاید اما شاعر بدین درجه نرسد الا که در عنفوان شباب و در روزگار جوانی بیست هزار بیت از اشعار متقدمان یاد گیرد و ده هزار کلمه از آثار ستأخران پیش چشم کند و پیوسته دواوین استادان همی خواند و یاد همی گیرد که درآمد و بیرون شد ایشان از مضایق و دقایق سخن بر چه وجه بوده است تا طرق و انواع شعر در طبع او مرتسم شود و عیب و هنر شعر بر صحنه خرد او منقش گردد تا سخنش روی در ترقی دارد و طبعش به جانب علوم میل کند هر که را طبع در نظم شعر را سخ شد و سخنش هموار گشت روی به علم شعر آرد و عروض بخواند و کنز القافیه و نقد سعانی و نقد الفاظ و سرقات و تراجم و انواع این علوم بخواند بر استادی که آن داند . . . ۱۲» .

نظامی عروضی کار را از شمس قیس رازی صعب تر کرد و راستی در کم تر از حداقل پنجاه سال چه گونه میتوان بدین سایه از پختگی و بصیرت در شعر فارسی دست یافت و این خیل نقادان و شاعران این روزگار شعر شناسی و شاعری را از کجا آورده اند من جوابی به دست کرده ام ، نقادان را باید گفت که فال گوی داستان بوریحان اند که «سخت لایعلم بود و هیچ چیز نمی دانست بوریحان گفت طالع مولود داری گفت دارم طالع مولود بیاورد و بوریحان بشگریست سهم الغیب بر حاق درجه طالعش افتاده بود ۱۳» و شاعران را باید گفت که به قول شمس قیس به مجرد طبع راست شاعری می کنند اما غرض این پرسش و پاسخ نیست بحث در قول شمس قیس است . باید گفت که در میان شاعران فارسی زبان غالب آنست که غالبشان به عروض آگاهی داشته اند و بعضی درین زمینه از دقت و آگاهی موی به دونیم می شکافته اند .

ناصر خسرو در قصیده بی که به بحر مضارع مثنوی مطعوس ساخته است گویی از آن جهت که خواندن آن بر همه آسان نیست میزان آن را در مصراعی به دست داده است .

شاید که حال و کار دگرسان کنم	هرچ آن به است قصد سوی آن کنم
عالم به ماه نیسان خرم شود	من خاطر از تفکر نیسان کنم
درباغ و راغ دفتر و دیوان خویش	از نظم و نثر سنبل و ریحان کنم

میوه و گل از معانی سازم همه
 قصری کنم قصیده خود را درو
 بردرگهش زنادره بحر عروض
 مفعول فاعلات سفاعیل فع
 وز لفظهای خوب درختان کنم
 از بیت هاش گلشن وایوان کنم
 یکی امین دانا دربان کنم
 بنیاد این مبارک بنیان کنم

گویا این قصیده را وقتی ساخته است که کسی از دوستان او یا بستگان دولت
 امیرخراسان به وساطت و نصیحت خواسته است ناصر را به تسلیم و تقرب جویی به -
 درگاه امیروادارد و ناصر جوابی درشت بدو ازین دست داده است .

ای آنکه گوئیم به نصیحت همی
 تا سخت زود من چو فلان سر ترا
 اندر سرت بیخار جهالت قویست
 کی ریزم آب روی چو تویی خرد
 ترکان رهی و بنده من بوده اند
 ای بد نصیحتی که تو کردی مرا

کاین پیرهن بیفکن و فرمان کنم
 در مجلس امیر خراسان کنم
 من درد جهل را به چه درسان کنم
 بر طمع آن که توبره پر نان کنم
 من تن چه گونه بنده ترکان کنم
 تا چون فلان خسیس و چو بهمان کنم

از کشش و استعداد و قابلیت انعطاف و نقش پذیری بحرستقارب در آخرین روزهای
 سال پیش در شهر دل انگیز لاهور در تالار دانشکده خاورشناسی دانشگاه پنجاب بحثی
 به میان آورده ام و هم در آگاهی و بیداردلی فردوسی و حماسه پردازان مقدم بر او در
 انتخاب این وزن که تکرار آن را جایز نمی شمارم متن مفصل آن چه را که به اجمال
 در باب متقارب و استقارب سرایان در آن مجلس به ارتجال گفته ام در رساله یی فراهم
 کرده ام و به طبع خواهد رسید^{۱۴}. تنها اشاره یی می کنیم به دقت و بیداری سلطان
 سریر پیخته کلامی جادوسخن جهان نظامی که در انتخاب بحرهای شش مثنوی خود
 از سر آگاهی و دقت و بصیرت آن گنجینه های سحر و افسون و سفینه های درو گوهر را به
 سملک نظم سنساک داشته است بحث در دو منظومه او که هم وزن شاهنامه است
 شرف نامه و اقبال نامه که هر دو در حال و کار اسکندر است هم در حوزه بحث در باب بحر
 متقارب است .

نظامی شش مثنوی خود را در پنج بحر پرداخته است و از اشاره‌های خود او صرف نظر از تناسب و خوش آهنگی و قوت تأثیر و قدرت بیان و ماندگاری‌ای که در تمام مثنوی‌های او آشکار است این معنی را میتوان دریافت که برای هر یک از داستان‌ها به عمد و قصد و آگاهی و بیداردلی به دلالت طبع بدیع و مددکاری قریحه عجب کار خود وزنی را متناسب و موافق با موقع و مقام سخن هم آهنگ با فراز و نشیب معنی برگزیده است.

در طلیعه این گفتاریتی چند از مخزن الاسرار او را زیورپیشانی کلام کردم که گواه دقت اوست در حقیقت سخن و وقوف و بصیرت او به کیفیت نظم کلام و فایده نظم و تأثیر آن در تفسیر دقیقه‌های ضمیر و توصیف و ترسیم جهان جان و بیان شیب و فراز پهنه مزدحم و بی کرانه نهان نظیر این آگاه دلی و بیدار طبعی او را در طول همه مثنوی‌های او میتوان یافت.

در منظومه شیرین و نمکین و گرم و گیرای لیلی و مجنون که به راستی پرده‌بی از سحر و افسون و سوسین منزل راه پر خون اوست^{۱۰} در سبب نظم کتاب که یکی تشویق و دل دهی جگر گوشه دل بند خلف خلیفه زاده گرامی فرزند نوباوه نخستین فتوح و عصا ره خون و روح اوست در پرده شاعری دری از ساحری بدین سان گشوده است.

باز آن خلف خلیفه زاده	کاین گنج بدوست در گشاده
یک دانه اولین گاه فتوح	یک لاله آخرین صبح و حم
گفت ای سخن تو همسر من	یعنی لقبش برادر من
در گفتن قصه بی چنین چیست	اندیشه نظم را مکن سست
هر جا که بدست عشق خوانی است	این قصه بدو نمک فشانی است
گر چه نمک تمام دارد	بر سفره کباب خام دارد
چون سفته خارش تو گردد	پخته به گزارش تو گردد
زیبا رویی بدین نکویی	و آن گاه بدین برهنه رویی
کس در نه به قدر او فشان دست	زین روی برهنه روی ماندست ^{۱۱}

جان است و چو کس به جان نکوشد
 پیرایه جان ز جان توان ساخت
 جان بخش جهانیان دم تست
 از تو عمل سخن گزاری
 چون دل دهی جگر شنیدم
 در جستن گوهر ایستادم
 راهی طلبید طبع کوتاه
 کوتاه تر ازین نبود راهی
 بحری ست سبک ولی رونده
 بسیار سخن بدین حالات
 زین بحر ضمیر هیچ غواص
 هر بیتمی ازو چو رشته در
 در جستن این متاع نغزم
 می گفتم و دل جواب میداد
 دخیلی که ز عقل درج کردم
 این چار هزار بیت اکثر
 گر شغل دگر حرام بودی

پیراهن عاریت نپوشد
 کس جان عزیز را نینداخت
 وین جان عزیز محرم تست
 از بنده دعا ز بخت یاری
 دل دوختم و جگر دریدم
 کان کندم و کیمیا گشادم
 کاندیشه بد از درازی راه
 چابک تر ازین میانه گاهی
 ساهیش نه مرده بل که زنده
 گویند و ندارد این طراوت
 برنارد گوهری چنین خاص
 از عیب تهی و از هنر پر
 یک سوی نبود پای لغزم
 خاریدم و چشمه آب می داد
 در زیور او به خرج کردم
 شد گفته به چار ماه کمتر
 ده پانزده شب تمام بودی^{۱۷}

مرحوم وحید در ذیل بیت راهی طلبید... نوشته است «یعنی طبع راه کوتاه
 بحر خفیف (مسدس اخرب مقبوض محذوف) را برای این دفتر انتخاب کرد بزرگترین
 صنعت استادی حکیم نظامی در انتخاب بحور این پنج کتاب به کار رفته برای هرافسانه
 بحری انتخاب کرده که بهتر از آن امکان انتخاب ندارد و هرافسانه را جز در آن بحر
 به خوبی و شیرینی نمیتوان ادا کرد و خواند و شنید»^{۱۸}.

البته در تشخیص و تطبیق وزن لیلی و مجنون با بحر خفیف از راه خطا رفته است
 زیرا لیلی و مجنون به تقطیع مفعول مفاعیلن $\frac{\text{فعلن}}{\text{مفاعیل}}$ هزج مسدس اخرب مقبوض

محدوف مفسور است و گویا کلمه سبک در بیت :

بحری ست سبک ولی روزه ماهیش نه مرده بل که زنده
اورا به اشتباه آورده باشد چنانکه او خود در گنجینه گنجوی این منظومه را
هزج به حساب آورده است اما نظر او در استادی و تبجر نظامی در انتخاب بحر متناسب
برای هر قصه و داستان سخت صائب است چنان که از متن گفتار نظامی برسی آید بحر
لیلی و سجنون را به دلالت طبع برگزیده و برای نظم این عشق پر خون چابک و رهوار
یافته و پسندیده است .

نکته دیگر که نشانه اصالت نظر این استاد چالاک است دقیقه بی است که
در این دوبیت گفته و نهفته است

راهی طلبید طبع کوتاه کاندیشه بد از درازی راه
کوتاه تر ازین نبود راهی چابک تر ازین میانه گاهی
در میان بحرهای رایج مثنوی مانند مقارب^۱ و خفیف^۲ و رمل^۳ و هزج سمدس
مقصور^۴ و سریع^۵ و هزج سمدس اُخرَب مقبوض محدوف^۶ این بحر اخیر یعنی همین
وزن لیلی و سجنون هم به حساب حرکت و سکون و هم بداحتساب هجا از همه کوتاه تر
است بدین شمار:

مقارب مثنی مقصور = ۱۰۱۰۰/۱۰۱۰۰/۱۰۱۰۰/۱۰۱۰۰^۲

خفیف سالم مخبون مقصور = ۱۱۰۰۰/۱۰۰۱۰۰/۱۰۱۰۰۱۰

رمل سمدس محدوف = ۱۰۰۱۰/۱۰۱۰۰۱۰/۱۰۱۰۰۱۰

هزج سمدس مقصور = ۱۰۱۰۰/۱۰۱۰۱۰۰/۱۰۱۰۱۰۰

سریع = ۱۰۱۰۰/۱۰۰۰۱۰/۱۰۰۰۱۰

هزج سمدس اُخرَب مقبوض محدوف (بحر لیلی و سجنون) =

۱۰۱۰۰/۱۰۰۱۰۰/۰۱۰۱۰

اگر حرکت و سکون هر یک از بحرهای بالا به شمار در آید بحر آخرین از همه

کوتاه تر است چنان که نخستین را یازده حرکت است و هفت سکون

دومی را یازده حرکت و هفت سکون

سومی را « و هشت »

چهارمی را « و « »

وپنجمی را « و شش سکون

ولی ششمین را ده حرکت است و شش سکون

و به حساب هجایی نیز پنج بحر اول همه یازده هجایی و بحر لیلی و مجنون ده

هجایی است بدین نمایش

اولی U — — U / — — U / — — U / — — ۲۶ / — — فعلون فعولن فعولن فعول

دومی — U — — U / — — U — U / — — — — — فاعلاتن مفاعیلن فعلات

سومی — U — — — — U / — — — — — فاعلاتن فاعلاتن فاعلات

چهارمی — — — — — U / — — — — — مفاعیلن مفاعیلن فعولن

پنجمی — — — — — U / — — — — — مفتعلن مفتعلن فاعلات

و ششمی یعنی بحر لیلی و مجنون — — — — — U / — — — — — مفعول مفاعیلن فعولن

داوری قوی ترین قصیده سرای خاندان وصال در چند قصیده به طریق انوری

به ذم شاعری و شاعران روزگار خود در رد نظر معترضان وصال زبان گشوده است و در

یکی از آن ها تقطیعی از مومو گربه داده است

ای تفو بر شعر باد و بر فنون شاعری

و آن که این فن در میان آورد از افسون گری

مرده ریگی سخت ناخوش مانند از بهرام گور

ای که مانند بر سر گورش رسوم شاعری ۲۷

باد نفرین بر روان اوستادی کاین فنون

بافت بر هم از بی آرایش خنیاگری

و آن که او تشبیه این فن کرد از علم عروض

کش سرازره تافت غول از بانگ چوب گازی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

این صفحه در اصل مجله ناقص بوده است

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بحث در آخرین مصراع است که نمایشگر حزم است و تأمل و حساب
 که تقطیع معمول عروضی آن چنین است
 حزم ۱۰ با/یدُ از دس/تُ نداد
 ولی آیا چنین می‌خوانیم و آیا اگر چنین بخوانیم آن کیفیت و حالت را بیان
 کرده‌ایم. پیش‌تر تقطیع متناسب با حال و مقال بیرون و درون زاغک حمله‌گر
 این است:

حزم را/باید/از دست نداد
 فاعلن/فعللن/فعلات فعلول

در سبب فتنگی مولانا به شمس نوشته‌اند که مولانا مجلس می‌گفت یکی از
 میانه به عزم رفتن برخاست مولانا سبب اعراض او پرسید گفت همه گفتی حدّثنی
 فلان عن فلان یکبار نگفتی حدّثنی قلبی عن ربی و این حدیث حدّثنی قلبی عن ربی
 است که در باب بحر رسل می‌گویم و هیچ بحری ازین حساب البته با نسبت
 هایی گوناگون بیرون نیست گوش کنید

فا/علا/تن/فا/علا/تن/فا/علا/تن/فا/علا/تن
 فاعلا/تن/فاعلا/تن/فاعلا/تن/فاعلا/تن
 فاعلاتن/فا/علاتن/فا/علا/تن/فاعلا/تن
 فاعلاتن فاعلا/تن/فا/علا/تن/فاعلا/تن
 فاعلاتن فاعلاتن/فاعلا/تن/فاعلا/تن
 فاعلاتن/فا/علا/تن/فاعلا/تن/فاعلا/تن
 فاعلاتن/فاعلا/تن/فاعلا/تن/فاعلا/تن
 فاعلا/تن/فاعلا/تن/فاعلا/تن/فاعلا/تن
 فاعلاتن فاعلا/تن/فاعلا/تن/فاعلا/تن

همین چند شکل در حوصله حساب گری من است و شاید از حوصله شما خارج باشد
 ولی همچنان می‌توان صورت‌های دیگر ازین سه جزء با فصل و وصل رکن‌ها ساخت

و در تلوسخن هر دم به رنگی و آهنگی میتوان با همین زیروبم‌ها گونه‌گونه معنی را آراست ازین روی است که من اعتقاد دارم حرکت شاعر در عرض شعر فارسی مانند حرکت اودرطول که حساب دیگر دارد حرکت در مدار باز است نه مدار بسته، و وزن سبب گشاد خاطر و فسحت میدان خیال و مقال شاعر است و نه موجب تنگی حال و مضیقۀ مجال او و گاهی فرمان دهی بر این سلسله عصب فرمان پذیر اعجاب انگیز است و در دایرۀ این همه آهنگ رنگارنگ در آن واحد دو حرکت دوری از دوسوی روی می‌کند یکی تند و شتاب زده دیگری آرام و خواب زده .

پیش تر از سرگ خود ای خواجه میر تا شوی از سرگ خود ای خواجه میر
 از پی گور آسده بهرام گور پس دل وحشی تو به رام گور
 مفتعلن / مفتعلن / فاعلات پیش تراز/ سرگ خود آی/ خواجه میر
 فاعلاتن فاعلاتن فاعلات پیش تراز/ سرگ خود آی/ خواجه میر
 وزن برآستی همان قطره باران است که در لطافت طبعش خلاف نیست اما در
 باغ لاله روید و در شوره زار خس .

وزن موسیقی خلقت است که سراینده نهران از نواختن آن خاموشی نمیگیرد
 ولیکن نه هر وقت باز است گوش .

در پرده جادویی این سماع خانۀ شور و حال چیره دستان خوش مقال در طول
 روزگاران رقص‌های عجب کرده‌اند و عجب این است که جادوگران عجب کاری
 پیدا شده‌اند که ازین آتش خاکستر سرد ساخته‌اند و بی‌بزرگی‌های طبع و سردی‌های
 طبیعت خود را به حیرت انگیز قوتی بر این آتش‌دان شوق و شور فروریخته‌اند که از آن
 جز سردی و بردی نمی‌دمد و عجب کارانی دگران را جبار و ستم کار یافته‌اند از جباری
 روزگار به تنگ‌اند قافیه‌ها را جبار می‌پندارند و چون سراز حلقه ستم‌زمان بیرون نمی‌توانند
 کرد آزادگی و قهرمانی خویش در شکستن وزن و قافیت آشکار می‌کنند حلقه قافیه‌ها
 را می‌شکنند و زنجیر وزن‌ها را می‌گسلند غافل از آن که به واقع شانه‌های خسته و
 ناتوان خویش از بار حقارت خود آسوده میدانند و نمی‌دانند که با الاغ مردنی به میدان

جدال نمی توان رفت آن هم جدال بیان وجدال تفسیر درون وجدال رام کردن معنی های سرکش و بی آرام .

بی قیدی ازین دو جادوی نظم رام جویی است و آرام طلبی و خزیدن است در زیر سرپناه امن و رفاه و قالب های شعر پارسی گردرانان و سرکشان تازی اند و سواران بددل را به گرمی بر زمین می زنند . همین قافیه های جبار و وزن های صعب افزار کار و مرکب رهوار شاعر هنرمند است و هر چه صعب تر و سرکش تر در گزارش گری و ره سپری چالاک تر .

مایه کار پیکر تراش هر چه با صلابت تر ماند گار تر . موم از کچ و کچ از سنگ و سنگ از آهن و پولاد کم صلابت تر است و شکل پذیر تر اما تندیش موسین و کچین را پیش گردش روزگاران و وزش باد و ریزش باران و تابش آفتاب پایاب پایداری و بخت ماندگاری نیست . دریغ است و بی هنری اگر هنرمندی روح و جسم و هنر و موجودیت خود را در مایه بی از کار ذوب کند که خود به آسانی ذوب شدنی و از میان رفتنی است و پیش از خداوند خود مردنی .

مایه کار هر چه آسان تر و به ظاهر شکل پذیر تر باشد به واقع زوال گیر تر است و این سهولت و نرمی اگر از حد خود بگذرد درجه شکل پذیری ظاهری نیز به صفر میرسد چنان که آن تن آسان آسان اندیش که موم نیز در دست ناتوان و نوان اوسرکش و بی فرمان به چشم می آید خشت خام خیال کثر خویش جز بر صفحه آب بر چه نقش می تواند کرد و نشنیدی که خشت بر دریا زدن بی حاصل است .

ولی چه میتوان کرد که این سهولت جویی در پیچاپیچ روزگاران گاهی قهرمان ساز است از سعدی برتر از نظامی سرتراز فردوسی صاحب هنر تر از روزتوی .

نای بی نوای هنر را امروز تو بهتری نوازی . و من جز این نمی گویم که دریغا که در میان این هزاران ریش و گیس مسیحایی یکی را دم فرزند مریم نیست . حسن بصری یاران خود را گفت شما مانند اید به یاران رسول علیه السلام عظیم شاد شدند گفت به روی و به ریش نه به چیزی دیگر .